

غلامحسین زرگری نژاد

ناامنی و عدم ثبات سیاسی و تاثیر آن بر

سرزمینی علیل شد.

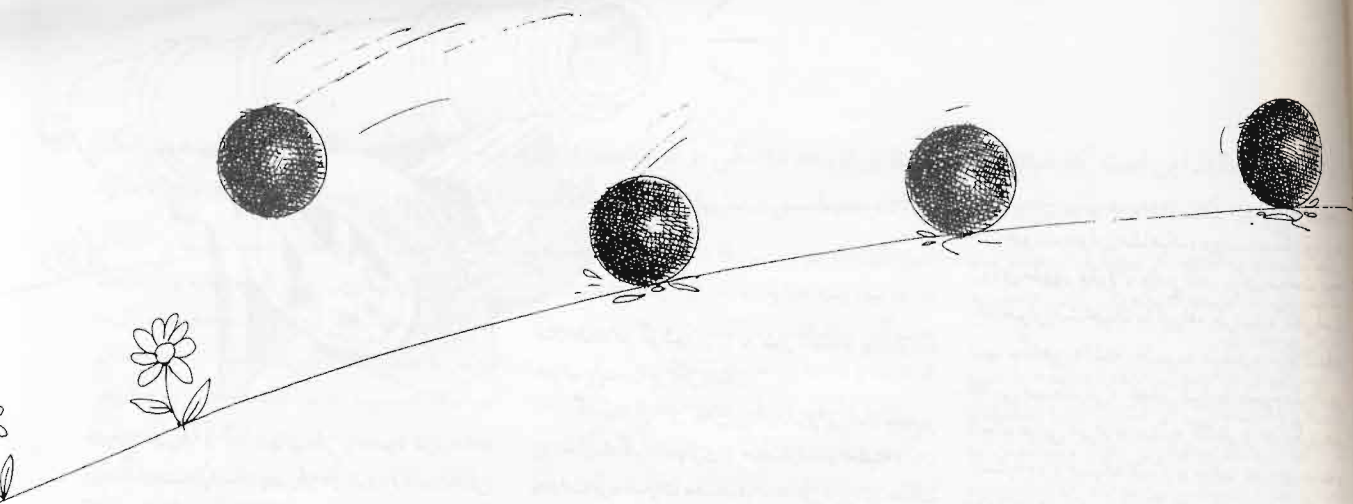
فرضیه این مقاله، این است که میان این انحطاط و توسعه نیافتگی یا عدم استمرار توسعه با ناآرامی سیاسی و آشوب‌های مکرر اجتماعی، و در یک کلام با ناامنی و عدم ثبات سیاسی و ناپایداری حکومت‌ها در ایران، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. به عبارت دیگر، اگر باور علمی این باشد که بازماندن جامعه ایران از روند توسعه از قرن ششم به بعد، زائیده عوامل عده‌ای بوده است، فرض این است که بی‌ثباتی مورد اشاره، یکی از عمده‌ترین عوامل عدم استمرار رشد و توسعه ایران به شمار می‌رود - عاملی که در طی قرون بعدی همواره ثابت مانده است.

به نظر می‌رسد که حصول به این معنا که واقعیتی ملموس و تجربه شده است، احتیاج به استدلال ندارد که هر نکاپوی مثبت اجتماعی، هر رشد و توسعه، در بستر آرام اجتماعی پدید می‌آید و در شرایط آشفتنگی و ناآرامی و ناامنی جامعه، خصوصاً در شرایط استمرار تعرضات و وجود جنگ‌ها و غارتگری‌های پیاپی، زمینه‌های توسعه نابود گشته و یا به حداقل کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، وقتی جامعه در حالتی از ناامنی سیاسی و اجتماعی به سر برده و هر زمان در معرض تاخت و تاز و چپاول و یغما قرار داشته باشد، سلامت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند به زایش آرام، مستمر و بی‌دغدغه

عنصر ایرانی، نقشی تعیین کننده دارد.^۲ تعداد زیادی از فقها، متکلمان، فلاسفه، علمای نحو و حدیث، علمای نجوم و هیأت، طب، شیمی و فیزیک را علمای مسلمان تشکیل می‌دهند.^۳ وضوح این معنی در تاریخ تمدن ایران و اسلام، هر محقق را بی‌نیاز از استدلال و ارائه مستندات تاریخی می‌سازد. تنها کافی است به حساسیت علمایی نظیر خوارزمی، زکریای رازی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، مصوری، یعقوبی، بلاذری، طبری، نوینختی و دیگران توجه کنیم و ببینیم که جملگی اینان در درون این دوره تاریخی می‌زیسته و در بطن آن به شکوفایی رسیده و موجب رشد و توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی شده‌اند، حتی می‌توان گفت که علمایی نظیر غزالی، خیام، خواجه نصیر، علامه حلّی و... که یکی دو قرن با این دوره تاریخی فاصله داشته‌اند، مرهون تکاپوهای علمی علمای آن برهه بوده و از ثمره تلاش‌های ایشان بهره گرفته‌اند. با خشک شدن ریشه آن تلاش‌ها، قرنهای بعدی از زایش بازماند و دوره انحطاط جای خود را به استمرار شکوفایی و پویایی داد. ریشه تاریخی و آغاز این دوره انحطاط که پس از قرن ششم چهره نمود، دوره‌ای است که با افول قدرت سامانی آغاز شد. از این زمان بود که سرزمین ایران، عرصه ساخت و تاز بدویان و فرمانروایان بدوی گشت و به مرور ایام از استمرار توسعه باز ماند و تبدیل به

با فروپاشی نظام ساسانی که به دلیل ساختار و جهان بینی ویژه حاکم بر آن و نیز بافت خاص سازمان سیاسی و طبقاتی اش، مانع توسعه و تصمیم رشد در جامعه ایران بود، فضای اجتماعی نسبتاً مساعدی در ایران پدید آمد که به خلاف گذشته، غالب نیروهای اجتماعی می‌توانستند قابلیت‌ها و استعداد‌های خود را شکوفا ساخته و به فعلیت برسانند. از قرن اول هجری تا قرن ششم، با وجود تعصباتی که به دلایل عده‌ای از سوی امویان و عباسیان، در حق مردم ایران اعمال شد، مسلمانان آزاد شده ایرانی - مانند سایر مسلمانان در کشورهای نوبسلمان، مانند مصر، شام و مغرب - به مسیر توسعه و رشد افتادند و توانستند، در جهت شکوفایی علمی و کسب دانش‌های عده‌ای و اختراعات و اکتشافات و نوآوری‌های مختلف گام بردارند.^۱ اینکه چرا در این برهه از زمان، توسعه و رشد تجربی، فکری و عقلی، بر دیگر زمینه‌های رشد، از جمله توسعه سیاسی و اقتصادی سبقتی چشمگیر داشت، داستانی دیگر دارد که پرداختن به آن، ما را از تعقیب بحث اصلی دور خواهد کرد.

بنابراین باور تمام محققان مسلمان - اعم از ایرانی و غیرایرانی - مسلمان و غیرمسلمان، قرون اولیه اسلامی، قرون توسعه و رشد و شکوفایی و اعتلای فرهنگی و تمدنی دنیای اسلام و از جمله ایران است. در این ایام «در کارنامه اسلام»



روند توسعه در تاریخ ایران

خود ادامه دهند.

درست برخلاف جامعه اروپا، که از قرن هشتم میلادی به بعد، دیگر با هجومهای قبایل بدوی و بربرها مواجه نیست و در مجموع به جز جنگهای داخلی کوچک، هیچ عامل تخریبی وسیع و سیل گونه، قرار و آرامش آن را از پایه و اساس به هم نمی ریزد، جامعه ایران و جوامع شرقی مشابه به دلیل آنکه در مسیر مهاجرت قبایل و اقوام بدوی شمال شرقی ایران قرار دارند، به گواهی تاریخ، ایران از قرن ششم تا قرن نهم، مکرر با هجومهای سیل گونه و بنیاد برانداز خارجی مواجه است و از قرن نهم تا قرن سیزدهم نیز، با برخی تنفسهای کوتاه مدت، در معرض منازعات و جنگهای داخلی و ناآرامیهای گسترده ای است که از کشاکشها در قامتهای بقایای همان قبایل اسکان یافته در ایران نشأت می گیرد. بدیهی است، آن مهاجمات مکرر خارجی و این منازعات بی وقفه داخلی، نه تنها ایمنی اجتماعی را از بین می برد، نه تنها مناسبات اقتصادی را دم به دم دگرگون می کند، و نه تنها روابط مالکیت را پیاپی به هم می ریزد، بلکه شهرهای معمور و مراکز علمی درون شهرها را نیز از پایه و اساس تخریب می کند، زیرا هدف مهم و مستقیم غارتگری بدویان مهاجم، شهرها و مراکز مدنی معمور هستند.

در تاریخ اروپا، مناسبات فئودالی به مدت ده

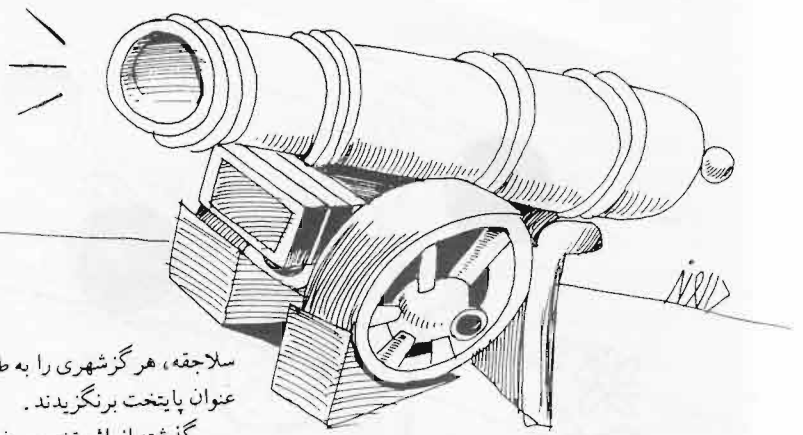
قرن، و در مجموع بدون دغدغه جدی، به حیات خود ادامه داد. در متن همین شرایط آرام و با ثبات بود که «رعایای آزاد پادشاه»، توانستند بنیاد پیدایش بورژوازی تجاری را بریزند و در قالب شکوفا کردن تجارت اروپا و تکوین انقلاب بازرگانی قدم به قدم از قرن جدید به بعد، زمینه های انقلاب صنعتی را فراهم کنند. اما در ایران:

با تکوین حکومتهای متقارن یا متداخل در ایران، و با عنایت به نیاز این حکومتها به درآمد مالی و ثروت، و همچنین علاقه خلافت بغداد بر توجه این حکومتهای بالقوه خطرناک به سرزمینهای شرقی ایران نه به سوی عراق و مرکز خلافت، برخی از این حکومتهای بالقوه خطرناک به سرزمینهای شرقی ایران نه به سوی عراق و مرکز خلافت، برخی از این حکومتها که ترکیبی از ایران استیلا و استکفا بودند، با توجه به نیاز مالی و تشویق خلیفه، به «غزای ثغر» روی آوردند. این اقدام آغازی بود برای توسعه مرزهای شرقی ایران و نزدیک شدن ثغر شرقی دارالاسلام به مرکز قبایل بدوی شمال شرقی ایران. در همین راستا و به مرور ایام، برداشته شدن موانع میانی، بین شهرهای شرقی ایران و مجاری وسیعی که بدویان در آنها می زیستند، همچنین بروز فشارهای طبیعی ناشی از ازدیاد جمعیت و کاهش چشمگیر مراتع، باعث شد

قبایل صحرائنشین و دامدار، که گروههایی از آنان به نازگی به کسوت اسلامیت نیز درآمده بودند، به سوی جنوب و مراکز مدنی خراسان بزرگ سرازیر شوند.

بعد از غزنویان، که وارث حکومت فرهنگ دوست و مدنیت طلب سامانی شدند و خود به دلیل ریشه های بدوت، جمله مظاهر مدنی و فرهنگی سامانیان را به ریشخند گرفتند و با بی اعتنائی نابود کردند. سلجوقیان، از قبایل غزهای نه گانه (ثغرأعزرا) قدم به قدم وارد خراسان بزرگ شدند و بتدریج با در نوردیدن تمام ایران، نه تنها به بغداد مسلط شدند، بلکه تا مرزهای بیزانس نیز پیش رفتند و بهانه اشتغال جنگهای صلیبی گردیدند. حتی اگر اسناد مسلم و متواتر تاریخی را از نتایج شوم همین عبور، که منجر به تخریب مزارع، غارت شهرها و آبادیها شد، نیز در دست نداشتیم، باز هم از طریق تأمل و تدبیر عقلانی تاریخی، دشوار نبود تصور کنیم که این عبور جماعات کثیر گله دار و بی تمدن و حتی تمدن تیز، از شرق به غرب و از شمال تا جنوب غربی، چه فجایع و تعصبات ضد مدنی به دنبال می آورد.

لازم به ذکر است که تقریباً تمام قبایل بدوی که از این زمان به بعد روانه ایران شدند، متکی به اقتصاد خودبسندة ایلی نبودند و یک منبع عهده در آمد خود را باج ستانی از بومیان و شهروندان و



سلاجقه، هرگز شهری را به طور ثابت و پایدار، به عنوان پایتخت برنگزیدند.

گذشته از اثر تخریبی فرمانروایی سلاجقه بر روند زندگی شهری و حضارت و غلبه دادن بدوات بر حضارت، سلجوقیان عامل نابودی حیات مناسبات اقتصادی، تجارت و خصوصاً اقتصاد زراعی شدند. تحول و بی ثباتی موجود و مستمر در متن فرمانروایی سلاجقه و دست به دست شدن حکام محلی، به دلیل جنگ قدرتی که در عهد سلجوقی بر سر جانشینی وجود داشت، مناسبات زراعی و مالکیت‌ها را کاملاً لغزنده و کم دوام می کرد و آن را به سوی توجه محض به درآمدهای آبی و فوری و بی میلی برای برنامه ریزی دراز مدت جهت تولید فزونتر سوق می داد. در چنین شرایطی که نه زمین دار به مالکیت خود اطمینان داشت و نه زارع بر روی زمین ثبات داشت و نه اساساً توجهی جدی به تولید زراعی می شد، نه تنها به روند بهسازی تولید زراعی لطمه می خورد، بلکه لغزندگی خاندان‌های مالک را سبب شد و به خودی خود مانع از روند حیات آرام جامعه می شد؛ حیات آرام و مبتنی بر آرامشی که هر گونه رشد و توسعه با آن پیوند تنگاتنگ داشته و دارد.

در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم، هنوز مالکان، تاجران، روستائیان و شهروندان ایرانی از زخمهای سلاجقه التیام نیافته بودند که هجومی دیگر مصائب را عمق داد، زخمها را نمک زد و دردها را استمرار بخشید. خوارزمشاهیان که بنیاد حکومت خود را با حکومت قطب‌الدین محمد، در سال ۴۹۰ بر خراسان به دست آورده بودند، به تدریج دو طول قرن ششم قوت گرفتند و سرانجام در عهد فرمانروایی سلطان محمد ملک‌شاه به اوج قدرت رسیدند. گذشته از لطمات گسترده‌ای که خوارزمشاهیان بر تمام صفحات شرقی ایران وارد کردند و گذشته از تعرضات عدیده قبایل تحت اداره ایشان به شهرها و نواحی مسکون، آنان با منقرض کردن قراختانیان در سال ۶۰۷ هجری، در واقع حکومت حایل میان ایران شرقی و مغولستان را از بین برده و راه هجوم سریع قبایل مغول به خراسان را هموار نمودند.

غارث شهرها و آبادیهای سر راه خود قرار داده بودند. سلجوقیان پس از در نور دیدن بخش کثیری از فلات ایران و غارت همه مناطق، تدریجاً تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت ایرانی، خوی بدوات را کاهش دادند و تأسیس حکومت تا سال ۵۹۰ هجری، بر سرزمین ایران حکمرانی کردند.

در طول دوره حکومت سلاجقه، عناصری از اشرافیت ایرانی، که راه چاره‌ای برای حفظ خود نمی دیدند، کوشیدند تا از طریق قبضه دیوان و دستگاه وزارت، هم از شدت آسیب بدویان حاکم بر جامعه ایران بکاهند و هم پایگاه مالی و اجتماعی خود را در درون حاکمیت جدید حفظ کنند. خواجه نظام‌الملک طوسی نماینده برجسته این جریان بود که کوشید از طریق قبضه وزارت و دیوان و نیز با نگاه داشتن سیاست نامه به مقاصد سیاسی، اقتصادی و حتی دینی خود نایل آید؛ اما این تکاپو عبث بود و سرانجام با قتل او به دست سلاجقه^۴، این تلاش عقیم ماند. نمونه دیگر، غزالی طوسی است که در دستگاه فکری و اندیشه سیاسی خود تا مرز مشروعیّت بخشیدن به سلطان و جایگزینی او به جای خلیفه پیش رفت^۵ ولی سرانجام، حتی ماندن در نظامیه را نیز عبث یافت و گوشه عزلت گزید.

تلاش نجبگان جامعه ایران در دوره سلجوقی و همان اندازه از واقع گرایی نظام‌الملک، غزالی، امام الحرمین جوینی و نظایر ایشان، برای مهار کردن روحیه بدوی و ضد مدنی فرمانروایان سلجوقی ستودنی است؛ اما در ارتباط با مسأله رشد و توسعه، باید گفت که اینان اولاً ناگزیر از انزوا شدند، ثانیاً محتوا و جهت تکاپویشان خنثی سازی اثرات تخریبی بود، نه مقاله و رشد بازمانده و موقتاً توقف یافته است.

درست است که سلجوقیان اولین امپراطوری گسترده عالم اسلام را پدید آوردند و علاوه بر ایران، مناطقی از آسیای صغیر را نیز تحت سلطه خود در آوردند؛ اما در باب بی اعتنائی آنان به شهرنشینی و اصول مدنیت، کافی است بگوییم که

دولت خوارزمشاهیان، دولت متجمل بود و به زودی مقهور مغولان واقع شد. برای شناخت آنچه که خوارزمشاهیان با ایران کردند، کافی است تنها نگاهی داشته باشیم به عملکرد سلطان جلال‌الدین مینکبرنی، که در شرایط هجوم مغولان در شمال غربی ایران دست به کشتار و غارتگری‌های گسترده و وحشیانه‌ای زد و سالها به جای مقابله با مغولان، در اندیشه تسلط بر شهرهای مرکزی و غربی ایران، برای غارت و باج‌ستانی بود. از ذکر آنچه غیاث‌الدین پیرشاه حاکم جلال‌الدین در کرمان با مردم شیراز کرد، می توان تصویری از ستم‌های خوارزمشاهیان بر مردم ایران به دست آورد. سوی، تحت عنوان: «ذکر مسیبر غیاث‌الدین بیارس و شر غارت و تخریب ولایت» به تأثیر این غارت‌گری‌ها در روند حیات جامعه و به زبان امروزی به روند رشد و توسعه اشاره کرده و می نویسد:

«هیئات، این مظالم را تینهای با اثر و شمشیرهای کارگر است، و این مغارم را پشت پیل نکشد و کوهان کوه بگسلد. اگرچه بظاهر چون غسل جلاوتی دارد، اما من حیث الحقیقه زهر قاتل و سم هلاهلست...»

جلال‌الدین در نیمه شوال سال ۶۲۸، سرانجام به دست کردی که همانند اکراد دیگر، بلکه تمام مردم ایران از خوارزمشاهیان نفرت داشتند، کشته شد. با مرگ او دوره‌ای از غارت و تخریب خاتمه یاف، اما هنوز کفن جلال‌الدین خشک نشده بود که دوره غارت مغولان به ایران مرکزی و غربی نیز رسید و امید موقت به آرامش را از بین برد. اگر دوره آغازین هجوم مغولان را همان سال ۶۱۶ هجری بگیریم و پایان این مرحله از غارت را که با هجوم تیموریان پی گرفته شد، سال ۹۰۷ بدانیم، می توانیم بگوییم که ایران پس از آن همه مصائب با زمین داران و کشاورزان، شهروندان و روستائیان ایرانی، یکبار دیگر به مدت دوپست و نود و یکسال در معرض جابول و غارتگری مداوم قرار داشتند. اگر باز هم منازعات دائمی تیره‌های مغولان از عهد ایلخانی و تیموری را بر این غارت مستقیم اضافه کنیم، آنگاه باز هم می توانیم نتیجه بگیریم که جامعه ایران از فاصله سقوط خوارزمشاهیان تا تشکیل فرمانروایی صفویان، از ثبات و آرامش بی بهره بود و درست به همین دلیل نه اقتصاد زراعی اش امکان توسعه و

فرضیه این مقاله، این است که میان این انحطاط و توسعه نیافتگی یا عدم استمرار توسعه با نامنی سیاسی و آشوب‌های مکرر اجتماعی و در یک کلام با نالمنی و عدم ثبات سیاسی و ناپایداری حکومت‌ها در ایران، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد.

رشد یافت و نه اقتصاد تجاری از حمایت حاکمیت برای توسعه شبکه بازرگانی داخلی و خارجی بهره‌مند شد.

بحرانهای جامعه ایران در زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در آستانه دوره حکومت غازان خان، به حدی افزایش یافت و به اندازه‌ای جامعه با فقر و پریشانی مواجه شد که خان مغول را ناگزیر به اصلاحات کرد؛ اصلاحاتی که در تاریخ ایلخانان شهرت دارد. این اصلاحات به معنی برداشتن موانع توسعه نبود؛ بلکه داریبی بود برای ممانعت از مرگ. جامعه مختصر ایران با اصلاحات غازان خان، از مرگ است؛ اما حیاتی توأم با ضعف و فتور جدی را تا دوره صفوی ادامه داد. بدیهی است ضعف عمیق و فراگیر، مانع از آن می‌شد که تلاشهای موجود، حاصلی بیش از انرژی استمرار دهنده همان حیات ناقص داشته باشد و در جهت حرکت به روی پیش، استفاده شود. روستایی وقتی نان شب خود را نداشت و هر صبح و شب با شلاق مأمورین مالیات مواجه بود، کجا می‌توانست ذهن خود را به سوی ایجاد شبکه‌های قنات، ترمیم و تعمیر آنها و یا احداث سیستم آبیاری پیشرفته و نظایر این تلاشهای پیش برنده متوجه کند؟

در سال ۹۰۷ جامعه ایران بیمار و نحیف، به عصر صفوی رسید. شاهان صفوی اگر چه با

ایجاد ثبات نسبی منشأ رشد تولیدات زراعی، خاصه اقتصاد خارجی شدند، اما جای تأسف است که بگوییم در دوره ثنویت و شکوفایی حکومت صفوی، یعنی عصر فرمانروایی شاه طهماسب اول و شاه عباس بزرگ، تمام یا بخش وسیعی از درآمدهای کشاورزی و تجاری، به کام اژدهای هفت سر جنگ ایران و ازبک و ایران و عثمانی ریخته شد. تنها دوره جنگهای شاه طهماسب با عثمانی‌ها، قریب ۲۰ سال طول کشید. شاه عباس اول نیز گذشته از جنگهایش با ازبکان و پرتغالی‌ها، فقط طی سالهای ۱۰۱۱ تا سال ۱۰۳۴ هجری، با عثمانی‌ها می‌جنگید؛ جنگهایی که به قول تره ویزیانو سفیر نیز در عثمانی به سود اروپا بود و بس. این سفیر می‌نویسد:

«تا آنجا که عقل سلیم گواهی می‌دهد، این امر خبر مشیت باری تعالی چیز دیگری نیست، زیرا می‌خواهد که جهان عیسوی را از ورطه اضمحلال نهانی برهاند... و تحمیل به

این طرز آن سرکشانی که سالیانی چند به مردم ما در نهایت خشونت رفتار کرده و همیشه در جنگ ایشان را شکست داده و هزیمت کرده‌اند و به خاک مذلت بساید.»^۷

باری، ثبات داخلی دوره صفوی می‌توانست سکوی پرش جامعه ایران، خصوصاً بازرگانان به سوی توسعه دادن سرمایه‌داری تجاری می‌شود، اما دهها سال جنگ بی‌ثمر و سپس هجوم افغانه به اصفهان، همه امیدها را به یأس مبدل کرد. با هجوم افغانه تنها شهرها بار دیگر غارت شدند، نه تنها سرمایه‌ها به یغما رفتند، و نه تنها احشام و اغنام و ذخیره‌های روستائیان به غارت رفت، بلکه جان انسانها نیز به سادگی در معرض تیغ درآمد. گزارش قحطی اصفهان را از کروسیسکی بشنویم تا دریابیم که چگونه داستان دفع موانع، داستان مکرر تاریخ ایران بود و همواره انرژی مردم صرف گذران حیات می‌شد، نه صرف حرکت به پیش در شرایط آرامش و امنیت. کروسیسکی حقایق دردناکی را گزارش می‌کند و می‌نویسد:

«بعد از سه ماه محاصره در شهر اصفهان در بازار و چهارسوق، نان و گوشت و اقسام ماکولات قدری یافت می‌شد، بعد از آن گوشت فروش فروخته می‌شد و قیمت بارگیری در اصفهان به دوازده تومان رسید. بعد از چند روز بیست و پنج تومان می‌خریدند و آن قدر طول نکشید که حماری را به پنجاه تومان می‌خریدند. بعد از آن، آن هم پیدا نشد، بنای خوردن سگ و گربه نهادند، سیاح گوید که روزی از خانه ایلچی فرانسه بیرون آمدم و به خانه بالیوز انگلیس می‌رفتم. در پیش سرای او، زنی دیدم که گربه را گرفته بود، می‌خواست زبح کند و گربه به او آویخته، دست او را زخم کرده بود، زن فریادی کشید. من به زن اعانت کردم. گربه را ذبح کرده و در عرض چهار ماه مردم بنای خوردن گوشت انسان کرده، پنج نفر قصاب به این امر مشغول بودند که مردم را گرفته سرایشان را به سنگ کوفته، می‌فروختند. مرده تازه را دیدم که در بازار رانهای او را بریده می‌خوردند...»

آخر کار به جایی رسید که پوست درختان را به وزن و قیمت دارچینی می‌فروختند و در هاون کرده، می‌کوفتند. چهار قبه از آن ده تومان قیمت داشت و پوست کفش و چاروق

کهنه، جمع (کرده) می‌جوشانیدند و آب آن را می‌خوردند. مردم در کوچه‌ها و گذرها افتاده، جان شرمین می‌دادند. دختران با کره، زنان صاحب جمال بی‌صاحب که آفتاب بر سرایشان نمی‌تافت. اول جواهر و زر و گوهر خود را بر سر نهاده فریاد و افغان می‌کردند و جان می‌دادند و کسی پروا از افاق مردگان نداشت. شهرستان از لاشه ایشان پر شد. مردمی از میرزا یان دیگر چیزی در بساطش نماند و دلی برهلاک اهل و اولاد خود نهاد. هر چه از مالش باقی مانده بود، داده و سه وقبه طعام مهیا کرد، اصل و اولاد و اقوام خود را جمع و گفت: ای نوردیدگان این طعام آخر ماست. می‌خواهم که شما در کوچه و بازار نیفتید و جان به خواری نداده باشید و طعام غیر از این نیست. پس سرزایی مزبور ز هر هندی در طعام کرده، همه بخوردند و درب‌خانه بستند و بمردند...»^۸

داستان زندگی مردم ایران، قبل از دوره صفویه و در تمام دوره‌هایی که با غارتگریهای نظیر غارت افغانه مواجه بودند، کم و بیش همین بود. مردم در تمام این احوال برای نمردن می‌جنگیدند و تلاش می‌کردند، نه برای افزایش درجه رشد و توسعه. اگر فرض این باشد که جامعه ایران از آغاز حکومت شاه اسماعیل صفوی تا غروب و دولت شاه سلطان حسین توانسته باشد تمام عقب‌ماندگی‌های قبلی را خنثی کند و در آستانه تسریع حرکت قرار گیرد، با شورش افغانه و غارتگری‌های محمود و اشرف افغان بار دیگر همه یافته‌ها را از دست داد و به نقطه صفر و حتی زیر آن غلطید.

شورش و غارت افغانها و تسلط ایشان بر ایران، به همت نادرشاه افشار پایان یافت، اما مگر مردم این سرزمین در دوره نادری آرامش یافتند که امکان برنامه‌ریزی برای رشد و جبران مافات پیدا کنند. برای درک بی‌ثباتی جامعه ایران و عدم ایمنی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه در این ایام، کافی است بگوییم که بنیانگذار سلطنت افشاری، مدت بیست و یکسال بی‌وقفه در حال جنگ بود و پایتختی جز زمین اسب خویش نداشت. بی‌تردید مخارج این جنگها، از قوت لایموت دهقانان و کشاورزان و شهرنشینان تهیدست تأمین می‌شد. ثروت تحمیل شده از

در طول دوره حکومت سلاجقه، عناصری از اشرافیت ایرانی، که راه چاره‌ای برای حفظ خود نمی‌دیدند، کوشیدند تا از طریق قبضه ایران و دستگاه وزارت، هم از شدت آسیب بدویان حاکم بر جامعه ایران بکاهند و هم پایگاه مالی و اجتماعی خود را در درون حاکمیت جدید حفظ کنند.

جنگهای هندوستان نیز هیچگاه به شبکه مالی جامعه تزریق نشد و در کنار قلعه کلات نادری دفن شد، تا آنکه سرانجام بخشی از آن ثروت به جنگ آقا محمدخان قاجار افتاد.

در دوره سلطنت نادر، زمین داری و سوداگری به نهایت درجه انحطاط رسید. شاه نه تنها مالکینهای پیشین را به رسمیت نشناخت و با گرفتن زمینها از صاحبان آن، تیولهای تازه‌ای برای اطرافیان خود ساخت، بلکه زمینهای موقوفه را نیز گرفت و نظام وقف را هم برچید. شاهی که از چوپانی به شاهی رسیده بود، چه می‌دانست که ادامه حیات سالم و زمینه رشد اقتصادی جامعه در ادامه خدمات ضروری زمین داری، نظیر احداث و تعمیر قنوات و ایجاد سد و آب بند و... است. او که در کمی از حیات سالم اقتصادی نداشت، چه می‌دانست که لازمه رواج تجارت داخلی و خارجی، حمایت از سوداگران حداقل از طریق ایجاد امنیت است.

مردی که با ابتلا به بیماری سوءظن شدید، پسرش را کور کرد، کجا می‌توانست ادراک درستی از وظایف فرمانروا برای رشد و توسعه داشته باشد. شگفت که در تاریخ ایران گاه فردی، تبدیل به عامل انحطاط و به همان وسیله آرامش اجتماعی و یا به عبارت دقیق تر، وسیله بدتر نشدن اوضاع و حمالات از هرج و مرج گسترده می‌شود. نادر در بخشی از اواخر حیات خود، تبدیل به چنین موجودی شده بود؛ موجودی که مردم از یک سو آرزوی مرگ او را می‌کردند و از سوی دیگر مرگ او به معنای تجدید بدبختی‌های گسترده تر بود. جونس هونی می‌نویسد:

«هر شخص متفکری می‌دید که مرگ نادر چه عواقب ناگواری برای ایران دربر خواهد داشت. و حال آنکه تمام مردم این کشور خواهان مرگ او بودند...»

همین نویسنده در قسمت دیگری از کتابش به درستی نمکین سربازان نادر از او را به ترس از نادر تعبیر می‌کند و با اشاره به نفرت ایشان از فرمانروای خود می‌نویسد:

«سربازان نادر مسلماً از نخستین کسانی بودند که به محض پراکنده شدن، سر به شورش

بر می‌داشتند. این اشخاص نه تنها در دل خود به او لعنت می‌فرستادند، بلکه از او نیز بد می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که این پادشاه دارای حس انسانی نیست و بنا بر این استعداد نظامی او نباید موجب سلطنت او باشد. مردم که به طور کلی دارای خود را از دست داده بودند، فقط در اثر قوه قهریه شورش نمی‌کردند، و با وجود این، چنان پریشان و وحیران بودند که از هر گونه تغییر بی‌بیم داشتند.»

دکتر ویلم فلور، که به جنبه‌های عیدیه‌ای از اقدامات زیان بار نادر علیه مردم ایران اشاره کرده است، در قسمتی از کتاب خود چنین می‌نویسد:

«نادر پس از بازگشت از شیراز به اصفهان، جنایت‌های بسیار مرتکب شد. ۴۰۰۰ خانواری را که از شیراز می‌خواستند به خراسان کوچ دهند، چون نتوانستند همگام با سپاهیان او راه بپیمایند فرمان داد که پی‌زنانشان را قطع کردن و در میان راه رها یشان کرد تا نا بود شدند... همچنین نادر به نوشیدن الکل معتاد شده بود و به سپاهیان نیز اجازه نوشیدن شراب داده بود. وی به روسپیگری میدان فراخ داده و به سپاهیان خود روسپی بازی را به عنوان یک کار خوب توصیه کرده بود. پس شاید این شایعه راست باشد که گفته می‌شد، مردی در اصفهان روسپی خانه و شرابخانه‌ها را سلانه به ۵۰۰۰ تومن اجاره کرد...»

اثرات اقدامات و عملکرد ضد توسعه نادر تنها به پهنه اخلاقیات و مسائل اجتماعی محدود نمی‌شدند. عملکرد نادر و عوامل حکومتی او در زمینه اقتصادی نیز زیان بار و انحطاط‌زا بود. گزارش گران هلندی که از انتقال جویی نادر در امان بودند، به خلاف مداحی‌های منابع وابسته به دستگاه نادری، حقایق تلخی را گزارش کرده‌اند. بنابه گزارش این منابع، مردم برای نادر حکم مرغی را داشتند که در عزا و عروسی سر بریده می‌شد. این مردم به هنگام پیروزی نادر در یک جنگ چپاول می‌شدند و به گاه شکست نیز باید برای تدارک جنگ بعدی، مال و منال خود را تقدیم می‌داشتند. دکتر ویلم فلور به نقل از

گزارش هلندی‌های عصر نادری می‌نویسد: «در این میان مردم اصفهان ناچار بودند که برای پیروزی بدست آمده در شیروان خراج دهند حسن بیگ نامی برای این منظور با ۱۰۰ محصل به اصفهان آمد تا ۳۶۰۰۰ تومان گرد کند. که از این مبلغ ۹۰۰۰ تومان سهمیه اصفهان و توابع می‌شد. مردم اصفهان همه وسایل خانگی خودشان را به بهانه اینکه می‌خواهند با خانواده خود به زیارت مکه بروند، می‌فروختند. اما نادر به مقامات شهرها و قصباتی که مردم اصفهان در راه زیارت باید از آنها بگذرند فرمانهای اکید صادر کرد که آنها را از رفتن به زیارت بازداشت و به زور به اصفهان باز گردانند... نادر که در اثر سرما و خستگی بیش از ۹۰ درصد از اسبان و دیگر چارپایان سواری و باری خود را در گنجه از دست داده بود سخت به این پول نیاز داشت...»

چپاول عوامل نادری تنها به اصفهان محدود نمی‌شد، تمام شهرهای کشور در معرض چپاولهای پیاپی قرار داشتند. یک گزارش دیگر ویلم فلور، بخوبی اثرات تخریبی چپاولگرهای عمال حکومت را در اقتصاد ایللی و تجاری نشان می‌دهد:

«سال ۱۷۳۹ برای کرمان سال دشواری بود، زیرا در اثر طاعونی که در میان احشام بروز کرده بود مرگ و میر گوسفندان و بزبان تخمیناً به ۹۰ درصد رسیده بود؛ با وجود این در آغاز مه از سوی ولیعهد به کرمان فرمان رسید که ۳۰۰۰ کلاه پیشمی برای او بپاهند و این امر بهای پشم را بالا برد. در نتیجه نیازمند بهای زندگانی در شهر سخت گران شد و این امر به واسطه کارهای کلانتر تشدید گردید... بازرگانان شروع به تخلیه شهر کردند. چون بیگ‌لریگی می‌خواست باز مالیات تازه‌ای وضع کند شماره مردم بسیار کاهش یافته و سخت تنگدست شده بودند. با وجود این بزور مجبور شدند که سهمیه کامل مالیات را بپردازند و بدینسان روزبه‌روز روزگارشان بدتر می‌شد.»

شواهد تاریخی برای عرضه بسیارند، اما

مذکوریت حجم مقاله و نیز باور به اینکه همین
یافته و گواهی‌های تاریخی محدود برای
یافت حقیقت توسط خواننده نکته سنج کافی
است، موجب است که برای پرهیز از اطاله کلام،
همین اندازه بسنده کنیم و علاقه‌مندان را به
مع تاریخ ارجاع دهیم.

به یاد داشته باشیم که اینهمه عوامل بازدارنده
سعه و رشد در تاریخ این دوره، در حالی است
در جامعه ایران حکومت واحد و معینی برقرار
ست و از هرج و مرج‌های ادوار قبل و بعد،
بوی نیست. حال اگر این معنا را در گستره‌ای
لاتی، که در آن همین حکومت متمرکز نیز
بود نداشته و به جای آن هر گونه کشور در
ترب خان یا حاکمی محلی بوده است، در نظر
گیریم و بدانیم که با هر جا به جایی قدرتهای
ملی، متول‌ها، اقطاع و مالکیت‌ها نیز جابه جا
شدند، آنگاه می‌توانیم ابعاد تأثیر بی‌ثباتی و
ان‌امنیت سیاسی و اقتصادی را در ممانعت از
رشد و توسعه جامعه ایران در یابیم. حتی اگر
سعه را با معیارهای صنعتی و تولید ماشینی نیز
بجیم، مگر نه این است که جامعه در سیر خود
سوی آفرینش سرمایه‌داری تجاری و تبدیل به
سرمایه‌داری صنعتی، باید قرار و آرامش لازم را
بی عبور از هر مرحله و ورود به مرحله دیگر
فته باشد؟

شاهنشاهی در شب یکشنبه یازدهم جمادی
آخر ۱۱۶۰ هجری، به دست رؤسای قزلباش،
خوشان به قتل رسید. قزلباشان از این رو کمر
قتل شاه بستند که شنیدند نادر بر آن است تا به
ری افغانیهای سپاه، قزلباش‌ها را قتل عام کند. با
نگ نادر اردوی متحد او که مرکز نقلش شاه
ده در یک نیم روز از هم پاشید و خوانینی که
تیرس نادر، تمکین کرده بودند، هر کدام
امیر وابسته به خود را به سوی گوشه‌ای از ایران
رکت دادند و به اندیشه ایجاد حکومت محلی
فادند. از سال ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۳ که کریم خان
حکومت نیم‌بندی را در فارس پدید آورد،
انهای عدیده‌ای بر سرفدرت به جنگ و جدال
داختند و کشور ایران را جولانگاه خود قرار
دادند. آزادخان افغان، ابوالفتح خان بختیاری،
علی مردان خان بختیاری، محمدحسن خان

از ذکر آنچه غیبات‌الدین پیرشاه احکم
جلال‌الدین در کرمان با مردم شیراز
کرد، می‌توان تصویری از ستم‌های
خوارزمشاهیان بر مردم ایران بدست
آورد.

روستایی وقتی نان شب خود را نداشت و
هر صبح و شب با شلاق مأمورین مالیات
مواجه بود، کجا می‌توانست ذهن خود
را به سوی ایجاد شبکه‌های قنات، ترمیم
و تعمیر آنها و یا احداث سیستم آبیاری
پیشرفته و نظایر این تلاش‌های پیش برنده
متوجه کند؟

قاجار، حسین خان دولو، فتحعلی خان افشار، از
جمله این خوانین بودن که هر کدام به دلیل و
بهبانه‌ای با هم و با کریم خان درگیر جنگ شدند.
ندارک کنندگان اصلی این خوانین در هر
جنگ، البته مردم محروم شهر و روستا بودند که
حداقل زیان این جنگها برایشان همان باج دهی و
بازماندن از زندگی عادی بود. اقدامات عمرانی
کریم خان در فارس البته مرهمی بر برخی
جراحات بود؛ اما اول آنکه تمام ایران فارس نبود
و ثانیاً شاه زند به جای حمایت جدی از بازرگانان
ایرانی طی فرمان شگفت‌انگیزی به تاجران طماع
انگلیسی اجازه تجارت آزاد در تمام ایران را
صادر کرد. او گرچه کوتاه‌زمانی بعد متوجه این
خط خود شد و آن فرمان را تعدیل کرد،^{۱۵} اما
در تمام دوره زندیه هرگز قدمی عملی برای
توسعه تجاری داخلی و خارجی برداشته نشد. اگر
با تساهل و تسامح، مبدأ تحول جدید تجاری را
ابتدای دوره صفویه بگیریم و آغاز انحطاط جدی
بازرگانی ایران را در این مرحله از عهدشاه
سلیمان صفوی بدانیم، می‌توانیم بگوییم که

بورژوازی تجاری ایران به دلیل عدم امنیت، قریب
یک قرن از بورژوازی تجاری اروپا، که اینک
علاوه بر تجارت بنادر خلیج فارس به داخله ایران
نیز چنگ انداخته بود، عقب ماند.

این عقب‌ماندگی باید در دوره نسبتاً با ثبات
دوره قاجاری جبران می‌شد؛ اما عوامل عدیده‌ای
مانع از آن شد که بورژوازی تجاری ایران در این
ایام از حمایت حداقل دولت بهره‌مند شود. به
همین دلیل فاصله‌ها در دوره قاجار افزایش یافت.
این در حالی بود که انقلاب صنعتی سرعت
حرکت اقتصاد اروپا را ده چندان می‌کرد. به
عکس سلطه استعماری، مانع از همان تکاپوی
آرام و توأم با ضعف اقتصاد ایران شد.

به گمان ما با وجود دخالت عوامل مهم و
عدیده‌ای در انحطاط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی
ما در دوره قاجار در این دوره نیز همان عدم ثبات

سیاسی، در قالب و شکلی دیگر و آنهم به طور
مشخص با بی‌ثباتی حکام ایالات و ولایات و
اثرات مخرب فروش ایالات و دلایات ادامه یافت
و همچنان مانع از سرعت تکاپوی اقتصاد زراعی
و اقتصاد تجاری ایران شد. به دلیل طولانی بودن
و حساسیت بحث در این زمینه در این مقاله
متعرض وضعیت توسعه و موانع آن در دوره قاجار
نمی‌شویم. امید است بتوانیم نقش بی‌ثباتی سیاسی
ایران در دوره قاجار را، در ممانعت از تکاپوی
اقتصاد ملی، در گفتاری مستقل بررسی کنیم. اما
عصاره و خلاصه سخن در این مقاله:

۱- جامعه ایران با رها شدن از قید و بندهای
رشد، خاصه رشد فرهنگی، به سرعت در جهت
رشد و اعتلا گام برداشت و در حالی که طی قرون
اولیه فاقد حکومت مستقل ملی بود، با بهره‌گیری
از فضای فرهنگ متناسبی که ورود اسلام به ایران
فراهم کرده بود، به جاده خلاقیت‌های علمی و
پژوهشی افتاد و در وادی توسعه گام‌های جدی و
سریع برداشت.

۲- فتوحات شرقی حکومت‌های متقارن، موانع میان مراکز بداوت و مراکز مدنیت در خراسان بزرگ را از بین برد و از قرن پنجم به بعد ایران جولانگاه قبایل صحرائشینی گردید که شهرها را مورد تهاجم قرار دادند و با همه مظاهر مدنیت و فرهنگ عناد ورزیدند. از این زمان به بعد ایران هم ثبات سیاسی را برای توسعه و رشد از دست داد و هم مکرراً در معرض چپاولهای گسترده قرار گرفت.

۳- بی‌ثباتی و عدم امنیت برای تولیدکنندگان زراعی و بازرگانان در طول سیصد سال حکومت ایلخانان و مغولان، ادامه یافت و جامعه ایران و اقتصاد ملی را رو به احتضار جدی

و قرار نداشت و نتوانست در پرتو امنیت و ثبات زخمها را مرهم گذاشته به سوی رشد و توسعه گام بردارد.

۷- عهد کریم خانی نیز عمدتاً با جنگهای خوانین گذشت و تا مدت‌ها ایران حکم لاشه‌ای را داشت در جنگ گرگها و کرکس‌ها؛ این لاشه، با حمایت کدام قدرت و حاکمیت باید از مرگ نجات می‌یافت و به راه رشد می‌رفت؛ اما این قدرت، قدرت کریم خان بود که به جای حمایت از بورژوازی ملی، راه تجارت آزاد انگلیسی‌ها را می‌گشود و در کی روشن از منافع حمایت از اقتصاد ملی نداشت.

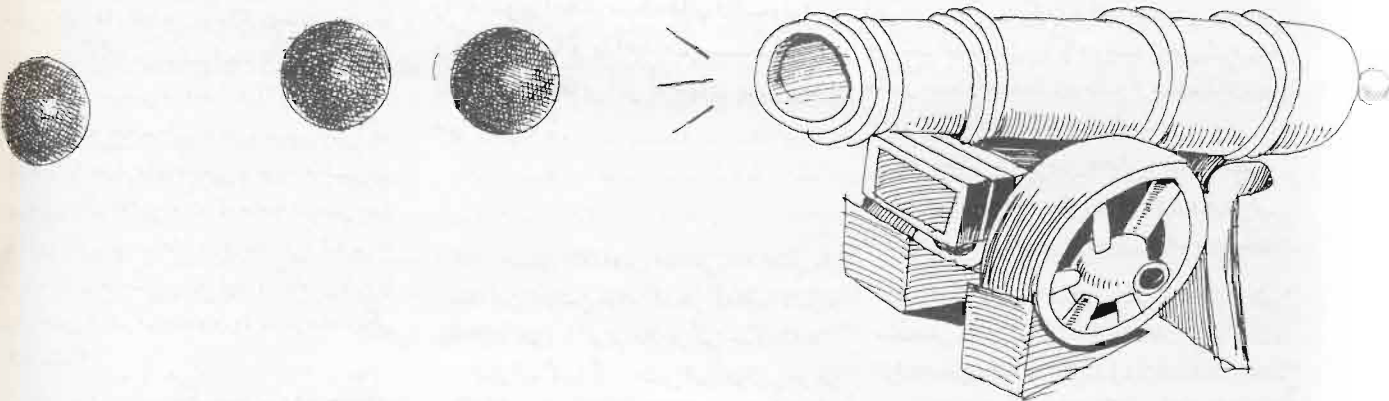
۴- قتل خواجه نظام الملک به فدائیان اسماعیلی نیز منسوب است، اما این انتساب به اقرب احتمال نادرست است.

۵- بنگرید به: لائوس، هانزی، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ جلد دوم، ص ۳۹۷

۶- خزندری زیدری نسوی، شهاب الدین، سیرت جلال الدین مینکرنی، تصحیح مجتبی منوی، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۰۴

۷- طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران حبیبی ۱۳۴۹، ص ۱۹۳

۸- کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ترجمه عبد الزراق دنیلی «مفتون» با مقدمه و تصحیح



پی‌نوئیس‌ها:

برد.

- ۴- دوره ثبات سیاسی و زمینه‌سازی برای رشد در روزگار صفوی کوتاه بود و اقتصاد ملی با اینکه در این دوره تکان مثبتی خورد، اما به ناگهان با چپاول افغانه به آستانه احتضار افتاد.
- ۵- در دوره صفویه که بازرگانان اروپائی مرزهای اروپا را پشت سر گذاشته بودند و با توسعه تجارت مقدمات انقلاب بازرگانی و سپس انقلاب صنعتی را فراهم می‌کردند، ما درگیر جنگهای خانمان سوز با عثمانیها و ازبکان و سپس افغانه بودیم.
- ۶- در دوره افشاریه، با وجود بیست سال ثبات ظاهری، ایران در کام جنگهای نادرشاه آرام

- دکتر مریم میراحمدی، تهران انتشارات توس ۱۳۶۳، ص ۶۴ و ۶۳
- ۹- فلور، ویلم، حکومت نادرشاه، ترجمه دکتر ابولقاسم سری، تهران انتشارات توس ۱۳۶۸، ص ۳۶
- ۱۰- هنبوی، جونس، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰، ص ۲۹۶
- ۱۱- پیشین، ص ۲۹۷
- ۱۲- فلور، همان کتاب، ص ۶۰
- ۱۳- فلور، همان کتاب، ص ۶۱-۶۰
- ۱۴- پیشین، ص ۱۱۵-۱۱۶
- ۱۵- محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، تهران، اقبال ۱۳۵۳ جلد اول ص ۵ و ما بعد

- ۱- نگاه کنید به صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران امیرکبیر ۱۳۵۶، مجله اول صص ۳۶-۳۴، ۴۵ و ما بعد همچنین نگاه کنید به: نصر، سیدحسن، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت تهران خوارزی ۱۳۵۹ ص ۱۶۹ و ما بعد
- ۲- بنگرید به: مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلامی و ایران، تهران شرکت سهامی انتشار ۱۳۴۹، بخش سوم
- ۳- نگاه کنید به: آل منیس، منیس، الایرانیون و الادب العربی، تهران مؤسسه البحوث والتحقیقات الثقافیه ۱۳۶۳ از مجله اول و دوم